



## وجه مغفول تاریخ

حسین سلیمی

را در منازعه و اساس تمدن‌ها را در تعامل میان دولت‌های قدرت طلب می‌انگارد، آن را عرصه کشمکش دائمی میان حکومت‌ها می‌داند و تنها وقایعی را برجسته می‌کند که موبد این نظر باشند. این نگاه، فهم و نگارش تاریخ را به سوی نگرشی خاص کشانده و باعث شده است مثلاً تاریخ قرن نوزدهم با فراروایت منازعه‌جوی دوران جنگ‌های جهانی نگاشته شود و سنتی را در نگاه به تاریخ و گزینش وقایع تاریخی به وجود آورد که تا به امروز هم جاری است.

مروری کوتاه بر منابع رسمی و رایج تاریخ سیاسی جهان نشان می‌دهد در آن‌ها چهره‌ای پرمنازعه و تراژیک از زندگی انسان‌ها به نمایش گذارده شده و تحولات تاریخی محصول فجایع بزرگ، جنگ‌ها و کشمکش‌های خونین دانسته شده است. اما آیا به راستی آنچه امروزه در نتیجه تحولات تاریخ برای ما باقی مانده است و تمدن بی‌مانندی که دستاوردهایی شگفت برای نوع بشر به ارمغان آورده، یکسره محصول جنگ و منازعه و کشت و کشتار است؟ آیا این جنگاوران بوده‌اند که تاریخ را ساخته‌اند و تمدن نوین را بنیاد گذاشته‌اند، یا جریان‌هایی دیگر و تعاملاتی از جنس دیگر در عرصه تاریخ بشر وجود داشته است که به اندازه جنگ‌ها و گاه بیشتر از آن‌ها بر سرنوشت بشریت تأثیرگذار بوده و توانسته است راه‌هایی نوین فراروی تکامل انسان بگشاید.

آن چه در این گفتار در پی تبیین آن هستیم، این است که در بررسی‌های تاریخی، سیطره وقایع مربوط به جنگ‌ها و منازعات به حدی بوده است که موجب شده وجهی از تاریخ که گویای تعاملات مثبت و سازنده جوامع و تمدن‌های مختلف با یکدیگر است، مغفول بماند. درست است که جنگ‌ها اهمیتی انکارناپذیر دارند و تصمیمات رهبران سیاسی و اقدامات آن‌ها، بخش

آیا تاریخ عرصه ظهور و بروز یک تراژدی بزرگ و نتیجه کشاکش خونین و پراضطراب دارندگان قدرت و ثروت بوده است؟ آیا آنچه بشریت تا به امروز و در طول تاریخ به آن دست یافته، محصول منازعه‌ای بی‌پایان است؟ یا سرگذشت جوامع انسانی وجه دیگری نیز دارد که در بررسی‌های رسمی و گاه آکادمیک تاریخ جهان، مغفول مانده است؟ حتی مسالمت‌جوترین انسان‌ها نیز وقتی به مطالعه متون رایج و مشهور تاریخ جهان، بخصوص تاریخ سیاسی جهان، می‌پردازند در این شگفتی فرومی‌روند که آیا به راستی سرنوشت ما انسان‌ها آن چنان که تاریخ‌نویسان نگاشته‌اند، تنها در جنگ و درگیری خلاصه شده است؟ آیا میراث امروز ما محصول منازعاتی بی‌پایان و درگیری‌هایی هولناک و فراگیر بوده است؟ یا تاریخ بشر و جوه دیگری نیز دارد که فراروایت‌های غالب در فهم و نقل وقایع تاریخی، آن‌ها را به کناری گذارده‌اند یا به حاشیه رانده‌اند و روایت امروزمین ما از تاریخ، نه واقعیت محض، بلکه محصول فراروایتی تخصصی است که وقایع را به گونه‌ای دیگر در پیش چشمان ما ترسیم کرده است؟ به همین دلیل است که بسیاری از تاریخ‌دانان معتقدند باید دوباره به شرح رویدادهای تاریخ‌ساز و تحولات اصیل جامعه بشری پرداخت. ریچارد بولیت در پس‌گفتار تاریخ قرن بیستم دانشگاه کلمبیا می‌نویسد:

اگر فاجعه‌ای رخ ندهد و جهان باقی بماند، یکی از معدود کارهایی که بی‌شک برای قرن بیستم و یکم انجام خواهد شد، این است که تاریخ‌نگاران به شرح رویدادهای قرن بیستم به ترتیب زمانی و بدون شرح و تفسیر مبادرت خواهند کرد و نیز تاریخ قرن بیستم را بازنویسی خواهند کرد.<sup>۱۰</sup> این امر نه به خاطر نقل قول نادرست از تاریخ، بلکه به دلیل حاکمیت فراروایت‌های خاص در تفسیر و فهم تاریخ است. نگاهی که بنیاد تاریخ

## هنگامی که از گریز از نگاه سیاست‌محور محض در تاریخ جهان سخن می‌گوییم، مرادمان کوفتن بر طبل سیاست‌گریزی نیست، بلکه گریز از نوعی نگاه به سیاست است که انسان‌ها را به سوی اندیشه تنازعی و در نتیجه آن، رفتار تنازعی می‌کشاند

این اساس تاریخ بشر به سه یا چهار دوره اصلی تقسیم می‌شود: تاریخ باستان، قبل از فروپاشی امپراتوری روم غربی توسط قبایل بربر؛ تاریخ قرون وسطی، از پایان دوره باستان تا زمان فروپاشی امپراتوری روم شرقی یا بیزانس؛ تاریخ جدید که تا زمان شکل‌گیری دولت-ملت‌های مدرن در قرن نوزدهم ادامه می‌یابد؛ تاریخ معاصر، از اواخر قرن نوزدهم تاکنون که شامل تعاملات دولت-ملت‌های مدرن و نظام‌های مدرن

قابل توجهی از مسیر تاریخ را تعیین کرده است، اما نمی‌توان تنها از این زاویه به تاریخ نگریست زیرا در این صورت همه دستاوردهای بشر مساله‌دار خواهند شد. اگر تاریخ و محصولات تحولات تاریخی را تنها نتیجه منازعات سیاسی و نظامی بدانیم، آن‌گاه همه دستاوردهای تمدنی زیر سوال خواهند رفت، زیرا در این صورت همه آن‌ها محصول پیروزی یک قدرت ستم‌پیشه در یک منازعه خونین تلقی خواهند شد. در حالی که در ورای منازعات و زد و خوردها، تعاملاتی مثبت و سازنده نیز میان حوزه‌های گوناگون تمدنی در جریان بوده که شاید وجه تمدن‌ساز آن کمتر از پیروزی‌ها و شکست‌های صاحبان قدرت نبوده است. حتی شاید بتوان این‌گونه تعبیر کرد که اگر این وجه مثبت تعاملات تمدنی نبود، منازعات تاریخی چیزی از دستاوردهای تمدنی باقی نمی‌گذاشتند و همه چیز را قربانی جنگ قدرت می‌کردند.

### دوره‌بندی تاریخ بر اساس جنگ یا تحول تمدنی

نگاهی به دوره‌بندی‌های انجام شده در مورد تاریخ نشان می‌دهد چه تفاوت آشکاری میان نویسندگان تاریخ تمدن و نگارندگان تاریخ سیاسی وجود دارد. تاریخ‌نویسان تمدن، سرنوشت بشر را از این منظر نگاشته‌اند که او چه چیزهایی آموخته و مسیر زندگی خود را از کدام طریق تکامل بخشیده است. برای آن‌ها جوامع انسانی محل تولید علم، تکنیک، هنر، فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی است. اما برای تاریخ‌نویسان سیاسی، جوامع انسانی تنها عرصه تاخت و تاز سلاطین و حاکمان و محل بهره‌کنشی آن‌ها از همه رهاوردهای تمدنی است. تاریخ برای این دو گروه، روایاتی کاملاً متفاوت و حال و هوایی به غایت دگرگون می‌یابد. هنگامی که تاریخ‌های تمدن‌محور را مرور می‌کنیم، گویی به دنیایی وارد می‌شویم که با دنیای نویسندگان تاریخ سیاسی جهان متفاوت است. اولی تاریخ شکوفا شدن استعداد‌های انسان و به بار نشستن تلاش‌هایش برای فهم بیشتر و زندگی برتر است و دومی، تاریخ تلاشی لجام‌گسیخته برای برتری جویی و سلطه‌طلبی است.

هر چند وسعت و عمق تاریخ‌های تمدنی کمتر از تاریخ‌های سیاسی نیست، اما به نظر می‌رسد بویژه در جوامع جهان سومی که اتفاقاً تاریخ واقعی‌شان بیشتر تمدنی است تا سیاسی، همگان تاریخ را تنها از منظر تنازعی و سیاسی مد نظر داشته‌اند و فهم امروزی خود را مبنای فراروایت تنازع‌جوی دوران جنگ‌های جهانی قرار داده‌اند؛ فراروایتی که عصاره جامعه بشری را تنها در دولت‌ها و حکومت‌های تازه متولد شده می‌دید و جوهر تاریخ را در تنازع و درگیری میان آن‌ها جستجو می‌کرد. به همین دلیل است که اغلب دسته‌بندی‌ها و دوره‌بندی‌های تاریخ در بیشتر کتاب‌های پر مراجع تاریخ جهان در ایران، بر اساس جنگ‌ها و کشمکش‌های بزرگ انجام شده است. از آن‌جا که تاریخ‌نویسی به سبک نوین را مسیحیان اروپایی آغاز کرده‌اند و حتی می‌توان گفت در عرصه واقعیت نیز تاریخ نوین را آن‌ها بر ساخته‌اند، نقاط عطف و تحول تاریخ را با مناسبات کلیدی خود تعریف کرده‌اند. بر

روابط بین‌الملل تا زمان حاضر است.

این تقسیم‌بندی در اصل بر مبنای نوع نظام‌ها و سطره‌های سیاسی و جنگ‌های تعیین‌کننده در این دوران صورت گرفته است. در حالی که می‌توان برای همین دوره، تقسیم‌بندی دیگری نیز بر اساس تعاملات تمدنی ارائه کرد. بر این اساس تاریخ انسان به دوره‌های ذیل قابل تقسیم است: دوره شکوفایی تمدن‌های باستانی: ایران، چین، هند و تمدن‌های آمریکای لاتین؛

### دوره شکل‌گیری تمدن‌های یونانی و روم باستان؛

دوره رونق تمدن‌های ادیان ابراهیمی؛

دوران اوج‌گیری تمدن اسلامی و چینی و تثبیت قرون وسطای مسیحی؛ افول تمدن اسلامی، بحران در تمدن‌های هندی و چینی و مرحله نخست شکل‌گیری تمدن مدرن؛

گسترش تمدن مدرن در اروپا، آمریکا و دیگر مناطق جهان؛

مقدمات شکل‌گیری تمدن فرامدرن.

این تقسیم‌بندی گرچه می‌تواند منشاء نقدهای فراوان باشد یا تقسیم‌بندی‌های دقیق‌تری نیز از آن ارائه شود، ولی نشان می‌دهد می‌توان دنیا و تاریخ را از منظری دیگر نیز دید و تقسیم‌بندی کرد. نگاه جنگ‌محورانه و تنازعی در تقسیم‌بندی‌های دقیق‌تری که از قرون جدید صورت گرفته نیز دیده می‌شود. به طور مثال، در اکثر کتاب‌های تاریخ سیاسی جهان این تقسیم‌بندی در مورد قرون جدید مطرح شده است:

۱. دوران شکل‌گیری دولت‌های سرزمینی دارای حاکمیت پس از جنگ‌های

۳۰ ساله و عهدنامه وستفالی؛

۲. دوران اولیه شکل‌گیری نظام‌های سیاسی مدرن و اولین دولت-ملت‌ها در

اواخر قرن هجدهم میلادی؛

۳. دوران جنگ‌های ناپلئونی و گسترش نتایج سیاسی انقلاب فرانسه؛

۴. دوران تثبیت و فراگیری جهانی مدل دولت-ملت‌ها به دنبال جنگ‌های

گسترده داخلی و خارجی اروپاییان؛

۵. جنگ جهانی اول؛

۶. دوران میان دو جنگ؛

۷. جنگ جهانی دوم؛

۸. دوران جنگ سرد؛

۹. دوران مابعد نظام دوقطبی.

این تقسیم‌بندی کاملاً جنگ‌محور است و تحولات جامعه انسانی را حول تخصصات خونین و اضطراب‌انگیز و نتایج آن، بررسی و ادراک می‌کند. بی‌گمان در این دوره، جنگ از اهمیتی محوری برخوردار بوده است. اما نباید به دلیل اهمیت جنگ‌ها جنبه‌های دیگر زندگی بشر و تعاملات تمدن‌ساز میان جوامع را نادیده گرفت. در این دوران تعامل مردم و جامعه

فرانسه با جهان، تنها با جنگ‌های نابلنونی یا منازعات فرانسه با آلمان قابل فهم نیست، زیرا همانند همه دوران‌های تاریخ، مفاهیم، نهادها و دانش‌هایی در حال نقل و انتقال و مبادله است که بنیاد جوامع و اساس اندیشه انسان را دگرگون می‌سازد. حال با این نگاه، به اختصار چند دوره تاریخی را مرور می‌کنیم تا نشان دهیم می‌توان تاریخ را از منظری دیگر نیز مورد توجه و فهم قرار داد.

### تاریخ از منظری دیگر

درست است که تمدن امروزی بین‌انسانی تا حد زیادی تحت تاثیر تحولات اروپا قرار داشته و به یک معنا اروپامحور است، اما اروپاییان نیز از خلاء به وجود نیامده‌اند و ناگهان متمدن نشده‌اند. آنان وام‌دار و میراث‌خوار تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلفی هستند که در نهایت در دوران مدرن به بار نشسته‌اند. در بسیاری از منابع تاریخی، وقایع تاریخ با این پیش‌فرض نگاه‌شده‌اند که گویی مردمان دو سوی کره زمین، بویژه مغرب زمین امروزی و شرق نشینان، موجودات متمایزی هستند و این دو گروه متفاوت از مخلوقات، از ابتدا با یکدیگر در منازعه و ناسازگاری بوده‌اند. بر این اساس، هنگامی که از حوزه‌های مختلف تمدنی در دوران باستان سخن به میان می‌آید، بسیاری از اهل اندیشه و تاریخ بلافاصله وقایعی چون جنگ‌های ایرانیان و یونانیان را به یاد می‌آورند. از این منظر، مردمان این مناطق احساس می‌کنند در شرایطی تنازعی ریشه گرفته‌اند، تنازعی که از دوران باستان وجود داشته و به همین دلیل نیز گمان می‌کنند که بنیادی است؛ تا جایی که حتی در بسیاری از گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های موجود، هویت و موجودیت گروه‌های اجتماعی و جوامع مختلف را با این تنازع و تقابل تعریف می‌کنند. به همین دلیل است که امروز در حالی که نخستین دهه قرن بیست و یکم رو به پایان است، بعضی از خالقان آثار هنری بر اساس همین نگاه تنازعی دست به کار می‌شوند و تنازعات ایرانیان و یونانیان، مسلمانان و مسیحیان، اروپاییان و غیراروپاییان را به عنوان یک امر مستمر تاریخی ترسیم می‌کنند. هر کس هم که بخواهد به آن پاسخ دهد، هر چند از موضعی متفاوت، مثلاً در حمایت از ایرانیان یا مسلمانان، در نهایت گریزی از پیش‌تنازعی ندارد و تنها می‌خواهد در جریان این مقابله گریزناپذیر، چهره طرف ایرانی یا اسلامی را موجه‌تر نشان دهد، اما او در نهایت تاریخ را عرصه این تنازع ناگزیر می‌شمارد. در حالیکه واقعیت تاریخ، گویای آن است که ایرانیان و یونانیان از نظر فرهنگ و تمدن و منش‌های زندگی در حال تعاملاتی سازنده بوده‌اند که نقشی بسیار اساسی در شکل‌گیری تمدن‌های پر آوازه آن‌ها داشته است. حتی بسیاری از تاریخ‌دانان ریشه نژادی یونانیان و ریشه زبانی اروپاییان امروز را نیز هند و اروپایی می‌دانند. در واقع گروهی از همان اقوامی که بخشی از آن‌ها در هند و ایران و بین‌النهرین ساکن شده‌اند، به شبه‌جزیره کرت و منطقه ایونیا رفته‌اند و تمدنی نوین را بنیاد گذارده‌اند. بخشی از همین اقوام نیز در شکل‌گیری پایه‌های تمدن لاتین که بعدها به بنیان تمدن روم تبدیل شد، دخیل و موثر بودند. بنابراین در ریشه و اساس، تنازعی در کار نبوده و حتی ریشه‌های مشترکی نیز قابل بازیابی است.

هنگامی که تمدن یونانیان به بار نشست، زمینه تعامل با دیگر حوزه‌های تمدنی و فرهنگی بیشتر فراهم شد، چنان‌که اکثر قریب به اتفاق نویسندگان تاریخ یونان باستان، معتقدند یکی از دلایل و ریشه‌های شکوفایی و

بی‌همتایی مدنیت یونان باستان، در این بوده است که آنان امکان سفر و تجارت با دیگر مراکز تمدنی آن روزگار داشتند و توانستند علاوه بر یافته‌ها و نوآوری‌های خاص خود، از دستاوردهای دیگران نیز بهره‌گیرند. مرحوم جلال‌الدین همایی نشان داده است که افلاطون بسیاری از اندیشه‌ها و یافته‌های خود را همان‌طور که در سطور از قوانین بیان می‌کند، در سفری به سرزمین پارسیان از ایرانیان فراگرفته است. بنابراین نمی‌توان به یک‌باره حساب یونانیان و میراث‌بران تمدن یونانی را از شرقیان جدا کرد، چنان‌که گویی آنان موجودات متفاوتی هستند که برای مقابله و کوفتن یکدیگر آفریده شده‌اند. در واقع آنان دارای ریشه‌های نژادی و قومی مشترکی هستند - گرچه شرایط اقلیمی و تاریخی آنان را از هم تفکیک کرده - و در جریان رشد و تکامل خود از دستاوردهای هم بهره‌برده‌اند و راه‌های متفاوت، اما نه متعارضی را برای درک واقع و ساختن مدنیت خود یافته‌اند. به همین دلیل هم وقتی شرقیان با دستاوردهای فرهنگ و اندیشه و تمدن یونانی مواجه شدند، آن‌ها را با مبانی خود متعارض نیافتند و برای شکوفایی تمدن خود، حاکم بهره‌برداری را از آن کردند. به عنوان نمونه، در دوران اوج شکوفایی تمدن اسلامی، آموزه‌های تمدن یونان نقشی اساسی داشتند، این نقش سازنده هنوز هم در عرصه تفکر بشری قابل تشخیص است. علم منطق، فلسفه اسلامی، حکمت اشراقی، عرفان دینی، طب، نجوم، هندسه، ریاضیات و حتی علم اخلاق و تا حدودی اصول فقه در دوران اوج تمدن اسلامی کاملاً تحت تاثیر علوم یونانی بوده‌اند. درست است که برخی دست به کار تکفیر گروندگان به علوم و دانش‌های یونانی شدند، اما حتی همین تکفیرکنندگان، خود تحت تاثیر اندیشه و سبک و روش‌های یونانی قرار داشتند.

البته گفتنی است این تاثیر و گسترش هنگامی رخ داد که به دلیل دگماتیسم قرون وسطایی، اروپاییان پیشینه تمدنی خود را به فراموشی سپرده بودند و حتی از میراث یونانیان غفلت کرده بودند. از این رو مسلمانان نقشی بسیار مهم در بازسازی فکری آنان و حتی بازپروری میراث عقلایی ایشان ایفا کردند. مسلمانان در این دوران مقلد محض نبودند و اضافات و ابتکارات و تحولاتی عظیم در علوم و فلسفه یونانی پدید آوردند، چنان‌که وقتی اروپاییان دوباره از طریق مسلمانان با دانش و فرهنگ یونانی آشنا شدند، روح تازه‌ای در آن یافتند که توانست الهام‌بخش جهش تاریخی آنان در مسیر تکامل‌شان باشد. این الهام‌گیری از دوران جنگ‌های صلیبی آغاز شد. برخی جنگ‌های صلیبی را تنها از زاویه دشمنی دیرین مسلمانان و مسیحیان بر سر مالکیت و اداره بیت‌المقدس می‌بینند و آن را نماد تقابل همیشگی پیروان این دو آیین برمی‌شمرند. اما این تمام واقعیت تاریخ نیست، زیرا بخش مهمی از تاریخ این دوره، آمیزش فرهنگ‌ها و تمدن‌های این دو گروه است؛ چه در عرصه فناوری و چه در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، مسلمانان و مسیحیان چیزهای بسیاری از هم آموختند که در تغییر مسیر تاریخ آن‌ها نقشی اساسی داشت. این همان وجه مغفول تاریخ این دوره است که در پس کینه‌توزی‌های رهبران سیاسی و مذهبی آن دوره تا حدی پنهان مانده و هر چند شرح و بسط آن در برخی تواریخ تمدنی موجود است، اما بسیاری از اهالی علم و نظریه و سیاست، آن را نادیده انگاشته‌اند.

هر چند در سه سده پایانی قرون وسطای مسیحی، درهای تعاملات تمدنی چندان باز نیست و مسیحیان این دوره خود را یک سره حق و مابقی را باطل و کافر و شیطانی می‌پنداشتند، اما باز هم باب تعاملات فرهنگی و تمدنی بسته نبوده است. بی‌گمان اندیشه سنت توماس آکوئیناس در این

دوره نماد اصلی گفتمان تمدن‌سازی است که بر فرآیندی متفاوت از ارسطو و سازگار ساختن آن با مبانی مسیحیت استوار بود. این امر مبداء جریان‌ی نوین در عرصه تفکر اروپاییان آن روز شد، حتی برخی معتقدند سنگ بنای بسیاری از اندیشه‌ها و جریان‌های رنسانس در این دوره نهاده شد. اما این فرآیند نوین تحت تأثیر تمدن ترکیبی جنوب اروپا شکل گرفته، بویژه که از این مجرا اندیشه‌ها و قرآنت‌های متفکرانی چون ابن‌رشد، ابن‌طفیل و ابن‌میمون به اروپا راه یافت و در پیچه‌های نوینی را پیش چشمان اروپاییان گشود. در واقع تعامل میان این فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در شکل‌گیری مسیر جدید تمدن اروپایی موثر بود. این امر نیز ورای تعارض دائمی مسلمانان و مسیحیان رخ داد و وجه تمدن‌ساز تاریخ را نمایان ساخت.

این قاعده را در فرآیند تاریخ مدرن هم می‌توان مشاهده کرد. به دلیل آن که فراروایت تنازعی بخش‌های مختلف جهان ما را در حال منازعه‌ای بی‌پایان می‌بیند، پیروزی یک سوی جهان را به معنی ناتوانی و کاستی سوی دیگر تلقی می‌کند و حتی گاه افراطی‌تر از آن، توفیقات یک تمدن را مشروط به شکست و ناکامی و حتی استعمار تمدن رقیب می‌انگارد. بر اساس این دیدگاه است که مهم‌ترین علت توفیق مدنیت مدرن را غارت و چپاول مدنیت‌های دیگر می‌شمرند و بنیاد تمدن مدرن را از این نظر باطل و ظالمانه می‌انگارند. البته نمی‌توان در این که در این دوران، غارت و چپاول به گونه‌ای فاجعه‌بار و انکارناپذیر وجود داشته است، شک کرد. اما این به معنای آن نیست که

اول‌بل قرن بیستم، راه تازه‌ای در میان جوامع مدرن گشود. امریکانه تنها یکی از پایگاه‌های اصلی انقلاب صنعتی دوم در اواخر قرن نوزدهم میلادی بود، بلکه با نوع تولیدات جدید و سبک نوین زندگی اقتصادی اجتماعی خود، نشان داد که رشد صنعتی و زندگی مدرن می‌تواند حتی به زندگی مردمان عادی نیز تسری یابد و عواید آن در طبقات سنتی و نوپای حاکم، محصور نماند. جریان‌های نوین در عرصه فرهنگ و ادبیات و هنر نیز در همین مسیر قرار گرفت و به همین دلیل به سرعت امکان جهان‌شمولی پیدا کرد.

هر چند می‌توان قرن بیستم را قرن اروپا و آمریکای شمالی دانست، تا جایی که حتی آن چه در انتهای این قرن در حال جهانی شدن است، بیشتر وام‌دار این تمدن نویاست، ولی بسیاری از آنچه ایشان به دست آورده بودند، نه مخلوق خلق الساعه خود که نتیجه تعاملات طولانی بین‌تمدنی بود. این امر را نه فقط در عرصه علوم پایه، بلکه در علم‌الاجتماع و هنر و فرهنگ و سخن هم می‌توان یافت. بی‌دلیل نیست که بر سر در مهم‌ترین سازمان بین‌المللی قرن بیستم، شعری از سعدی، شاعر ایرانی، نقش بسته، حدود دو سوم مردمان جهان امروز به ادبیاتی گرویده‌اند که در خاورمیانه ظهور کرده است و به زبان‌های هند و اروپایی سخن می‌گویند. در شرایط کنونی، در ورای رقابت‌های سیاسی و تقابل‌های خونین و تعارضات بی‌رحمانه بین‌المللی، مردمان جهان در فضای مجازی، بزرگ‌ترین صحنه تعاملات و کنش و واکنش‌های مستقیم را گشوده‌اند و با سرعتی غیر قابل باور،

### در دنیای امروز ما هم تنازعاتی خونین و تراژیک وجود دارد، اما این وجه آشکار سیاست نباید به غفلت از وجه دیگر آن که همسازی سازنده و تعامل مثبت میان افراد و گروه‌های اجتماعی است، منجر شود

اندیشه، احساس، دانش و ارزش‌های خود را مبادله می‌کنند. در فضای رسانه‌ای، هزاران شبکه ماهواره‌ای، زمینه‌ساز تعامل گسترده و روزافزون میان حوزه‌های تمدنی شده‌اند و وجهی دیگر از تاریخ را عیان ساخته‌اند که دیگر با تاریخ رسمی و تنازعی سیاست‌محور قابل درک نیست. هنگامی که از گریز از نگاه سیاست‌محور محض در تاریخ جهان سخن می‌گوییم، مردمان کوفتن بر طبل سیاست‌گریزی نیست، بلکه گریز از نوعی نگاه به سیاست است که انسان‌ها را به سوی اندیشه تنازعی و در نتیجه آن، رفتار تنازعی می‌کشاند. در حقیقت سخن ما گریز از معنای تنازع برانگیز سیاست و توجه به روی دیگر سیاست، یعنی همسینی و تعاملات مثبت است. و گرنه بر همگان روشن است که در جامعه انسانی، همه چیز به تعبیری سیاسی است. اما هدف ما این است که نشان دهیم همه چیز ضرورتاً تنازعی نیست. نمی‌توان بر تنازعات چشم بست، ولی نمی‌توان حجم عظیم تحولات مثبت و سازنده و تعاملات همسازانه میان جوامع را نیز نادیده گرفت. در دنیای امروز ما هم تنازعاتی خونین و تراژیک وجود دارد، اما این وجه آشکار سیاست نباید به غفلت از وجه دیگر آن که همسازی سازنده و تعامل مثبت میان افراد و گروه‌های اجتماعی است، منجر شود؛ تعاملاتی که شاید بدون آن‌ها تلاطم جامعه انسانی، اندیشه و عمل در عرصه‌های عام اجتماعی و سیاسی بی‌معنی شود.

پانویس

۱. مولایت، ریچارد؛ تاریخ قرن بیستم، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۲، ص ۹۴۵.

اساس تمدن شکفت‌انگیز مدرن را که بزرگ‌ترین و سریع‌ترین خیز تاریخ بشر بوده و دستاوردهایی حیرت‌انگیز برای بهره‌برداری همه انسان‌ها و جوامع به ارمغان آورده، در چارچوب روایت‌های تنازعی و با عینک منفی انسان‌هایی بن‌گرم که می‌پندارند رونق کنونی، محصول استعمار و ظلم به آن‌هاست. حقیقت آن است که بسیاری از شکوفایی‌های تمدنی در مغرب زمین، ارتباط نزدیکی با ظلم و استعمار و بهره‌کشی نداشته است. فرانسویانی که انقلاب فرانسه و اندیشه‌های برآمده از آن را بدید آوردند، نه استعمارگر بودند و نه برای بسط استعمار، چنین غوغایی در جامعه خود و به دنبال آن جوامع اروپایی آن روز به پا کردند. قبل از آنان، آمریکاییان نیز چنین بودند. در واقع جنگ‌های استقلال آمریکا که قبل از انقلاب فرانسه به پیدایش نخستین دموکراسی پایدار در یک جامعه جدید انجامید، در جامعه‌ای رخ داد که خود برای رهایی از چنگال استعمار انگلستان تلاش می‌کرد. تمدن نوینی که در آمریکا بنیان نهاده شد، محصول پیروزی آزادیخواهان این مستعمره سابق در برابر استعمارگران سنتی بود که به شکل نخستین جمهوری ماندگار و معنی‌دار متحلی شد. مدنیت نوینی که در این خطه به وجود آمد، الگویی جدید از زندگی فردی، تولید اقتصادی، هنرهای مردمی و جامعه سیاسی ارائه

کرد که بعدها حتی خود اروپاییان را تحت تأثیر قرار داد و امکان جهان‌شمولی یافت. نگاهی گذرا به تاریخ نشان می‌دهد این مدنیت جدید، نه محصول استعمار بود و نه در آن زمان منافع استعماری داشته اما بزرگ‌ترین و سریع‌ترین رشد تاریخ مدرن در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی در آن اتفاق افتاد و در